

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یادداشت: نوشته ای را که در ذیل از نظرتان می گذرد، یک تن از هواداران ایرانی پورتال به تاریخ ۱۸ بهمن برای ما فرستاده بود، که با تأسف روی یک مشکل تخنیکی تا حال از نشر ماند. ضمن عرض پوزش خدمت آن دوست و خوانندگان پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" آرزو مندیم که بعد از این چنین نارسائی هائی از ما سر نزنند.
پورتال AA-AA

"جمعی از فعالین کارگری"

۱۷ بهمن ۱۳۵۷

تاریخ ارسال: ۱۸ بهمن ۱۳۸۷

حرف هائی درباره انقلاب ۵۷ و طبقه کارگر



پرچم های سه رنگ و پارچه نوشته هائی که به در و دیوار چسبانده اند به ما می گویند که "سی امین سالگرد انقلاب اسلامی" است. مقامات سخنرانی می کنند، رادیو و تلویزیون آمار ارائه می دهند، آخوندها به منبر می روند، تا به ما اثبات کنند که "طی این ۳۰ سال چقدر حال و روز مردم بهتر شده است." حراستی ها ما را زیر نظر می گیرند و چشم

غره می روند، گشتی های امنیتی و انتظامی شمشیر را از رو می بندند و در خیابان ها جولان می دهند، و زندانبانان و بازجویان سه شیفت زحمت می کشند، تا به ما نشان دهند که "این نظام سی ساله چقدر مردمی است و توده ها زیر سایه رژیم اسلامی چقدر آزادند." در مقابل، ما چکار می کنیم؟

بی توجه و بی تفاوت از کنار همه اینها می گذریم؟

زیر لب فحشی نثار زمین و زمان می کنیم و به خود دلداری می دهیم که "این نیز بگذرد"؟

با همه این گستاخی ها و دروغ ها، ما را به فکر می اندازد که به موضوعات مهمتری فکر کنیم؟

یعنی ما را وادار می کند که در هر فرصتی از هم بپرسیم: انقلاب بهمن ۵۷ چه ربطی به طبقه کارگر داشت؟

_ آیا ما بودیم که انقلاب کردیم؟

_ آیا می توانستیم کاری بکنیم که آن انقلاب متعلق به ما شود؟

_ حضور طبقه ما در تحولات سال ۵۷ چگونه بود و چه تاثیری داشت؟

_ تاثیر اعتلای انقلابی بر ما چه بود؟

کارگرانی که اینک درگیر مبارزه شبانه روزی برای تامین معاش، حفظ شغل و دستیابی به حقوق پایمال شده خود هستند، ممکنست این سوال ها را بی ربط بدانند. ممکنست بگویند جواب دادن به اینها چه دردی از دردهای بی حساب امروز ما دوا می کند؟ بله. کارگران جوانی که واحدهای تولیدی و خدماتی بزرگ و کوچک با نیروی کار و زحمت آنها می چرخد، آن روزها را به چشم ندیده اند. آن کارگرانی که انقلاب را دیدند، اگر بخت با آنها یار بود و در آن سال های توفانی، توان و امکان کار کردن را از دست ندادند، اینک دیگر بازنشسته اند. ولی پاسخ به سوال های بالا، نباید فقط مسأله کارگرانی باشد که تجربه شرکت در انقلاب ۵۷ را دارند. فکر کردن، بحث و جدل کردن، و عمیق شدن در نقش و عملکرد طبقه کارگر در آن انقلاب، مسائلی را جلو می کشد و امکان رسیدن به جمع بندی هایی را به وجود می آورد، که به دورنما و جهت گیری و سرنوشت طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی ربط مستقیم دارد.

نقش و عملکردی که کارگران می توانند در يك انقلاب داشته باشند، کاملاً به میزان آگاهی و تشکل آنها مربوط است. وقتی که جامعه ما از اواسط سال ۱۳۵۶ با نشانه های گردباد بحران روبرو شد، کارگران سال ها بود که از تشکل های مستقل خود محروم بودند. فقط چند سازمان فرمایشی و زرد وجود داشت که توسط نمایندگان و ماموران رژیم شاه اداره می شد که کارش کنترل محیط های کار، تبلیغ ایدئولوژی و سیاست حکومت در میان کارگران، و شناسایی عناصر آگاه و مبارز فعال در میان طبقه کارگر (مشخصاً کمونیست ها) بود. سالیان سال بود که سرکوب و خفقان سیاسی بر کل جامعه حاکم بود؛ فعالیت گروه ها و احزاب کمونیست انقلابی که منافع و آرمان های اساسی طبقه کارگر را نمایندگی می کردند غیرقانونی بود؛ حتی کم خطرترین و مسالمت جو ترین گروه های مخالف و منتقد رژیم شاه هم تحت پیگرد و فشار قرار داشتند؛ و کمونیست ها با مجازات حبس و شکنجه و حتی اعدام روبرو می شدند: یعنی همان وضعیتی که شدیدترش، در این سی سال برقرار بوده است و باید آن را یکی از دستاوردهای انقلاب اسلامی به حساب آورد! به هر حال، تاثیر دیکتاتوری سلطنتی بر توده های کارگر این بود که فقط شمار کمی از کارگران با منافع اساسی طبقاتی خود آشنا بودند و آگاهی انقلابی را جذب کرده بودند. اینها کسانی بودند که به علل گوناگون، بخت آشنایی با مسائل سیاسی و اجتماعی و تماس و ارتباط با گروه ها و محافل کمونیستی و چپ را پیدا کرده بودند. اینها کسانی بودند که ضرورت و اهمیت متشکل شدن عناصر پیشرو طبقه کارگر، متشکل کردن بدنه طبقه کارگر، و اشاعه و تکامل آگاهی طبقاتی - انقلابی - سیاسی را نسبتاً درك کرده بودند. از طرف دیگر، مبارزات کارگری که از آغاز دهه ۱۳۵۰ به شکل آشکاری رو به گسترش بود، و بخشی از عناصر انقلابی نیز اینجا و آنجا در آنها نقش داشتند، اساساً مبارزاتی اقتصادی - رفاهی بودند و کماکان مبارزاتی خودبخودی محسوب می شدند. جنبش جوان و پراکنده کمونیستی در دهه ۱۳۵۰، به سطح يك حزب انقلابی با برنامه و نقشه و استراتژی مشخص، تکامل نیافته بود. پس این امکان وجود نداشت که مبارزات اقتصادی، جایگاه خود را در چارچوب يك نقشه کلی و در خدمت به استراتژی انقلابی طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی پیدا کنند. و این امکان هم وجود نداشت که تعداد بیشتری از کارگران درون يك شبکه در حال گسترش سازمانی،

در سطوح و شکل های مختلف (مخفی و نیمه علنی و حتی علنی) متشکل شوند و منظمأ در معرض آگاهی طبقاتی - انقلابی - سیاسی قرار بگیرند. بنابراین، توده های کارگر با سطح پائینی از آگاهی و تشکل، در بسیاری از موارد به صورت پراکنده و فردی، و تقریباً بدون هیچ نشانه ای از استقلال طبقاتی، درگیر مبارزات و تحولات سیاسی سال ۵۷ شدند. اما هیچ انقلابی، حتی اگر در گام های ابتدائی اش "همه با همی" و بدون جهت گیری معین طبقاتی به نظر آید، بدون رهبری نیست و نخواهد ماند. در جریان تحولات نیمه دوم سال ۵۶ و سراسر سال ۵۷ نیز گروه ها و شخصیت های معینی جلوی صحنه را اشغال کردند و ایدئولوژی و سیاست های خود (یا در واقع منافع آن قشرها و طبقاتی که خود نماینده اش بودند) را بر جریان عمومی انقلاب مسلط کردند. می گوئیم جریان عمومی، چرا که در هر انقلابی همیشه این امکان وجود دارد که در عرصه هائی یا مناطقی و یا مقاطعی، گروه های طبقاتی دیگری (به غیر از نیروی مسلط) تأثیرگذار باشند؛ اما سرنوشت و ماهیت هر انقلاب را نهایتاً آن نیرویی تعیین می کند که بر جریان عمومی و بر فرایند کسب قدرت سیاسی، مسلط می شود. در انقلاب ۵۷ نیز ائتلافی از روحانیت شیعه و نیروهای ملی - مذهبی تحت رهبری خمینی و مؤتلفه، طی يك دوره چند ماهه به نیروی مسلط تبدیل شدند. آنها از باورهای مذهبی و خرافی مردم، از امکانات تبلیغی که مسجد و حسینیه در اختیارشان می گذاشت، از نیروی طلاب که در سطح کشور پراکنده بودند، و البته از وعده های رنگارنگ برای فریب و جلب بخش های مختلف مردم به سوی خود استفاده کردند. بازار و نیروهای خرده بورژوازی سنتی در شهرهای بزرگ، فضای شهرهای سنتی متوسط و كوچك، مردم مذهبی به ویژه در روستاهای استان های مرکزی کشور و نیز توده های مهاجر از زمین کنده شده و بی هویت در حاشیه شهرها، رفته رفته حول این رهبری حلقه زدند. در مورد طبقه کارگر یا بهتر بگوئیم بخش های مختلف کارگران، مساله کمی فرق می کرد. آن گروه از کارگرانی که به خاطر شیوه کار و زندگی خود، بیشتر با "جمع کارگری" تعریف می شدند یعنی کار و مبارزه خود را ضرورتاً و به طور خودبه خودی به شکل دستجمعی پیش می بردند، این جریان عمومی و رهبریش را "نا آشنا" می دیدند. نتیجتاً با کمی تأخیر و تردید به امواج انقلاب ۵۷ پیوستند. حضور این کارگران در تظاهرات ها و درگیری ها، در بیشتر موارد به شکل فردی و یا در جمع های كوچك انجام گرفت؛ نه به شکل گسترده و تحت پرچم کارگران يك واحد تولیدی مشخص. البته این موضوع در چند مورد که برجسته ترینش، کارگران نفت بودند تفاوت داشت و به شکل اعتصاب سیاسی دستجمعی از ۲۹ مهر ۵۷ اتفاق افتاد. در مورد اعتصاب نفت، نکته اینجاست که سطح آگاهی در میان این کارگران نسبتاً بالا بود و از سابقه تشکل و مبارزه در سال های ۳۲ - ۱۳۲۰ نیز برخوردار بودند. عناصر چپ و کمونیست نیز با استفاده از جای پاهایی که از قبل داشتند و شرایط و امکاناتی که در سال ۵۷ فراهم آمد، سریعأ به فعالیت در میان کارگران و کارکنان صنعت نفت پرداختند. در واقع، اعتصاب نفتگران نتیجه و نشانه يك تصمیم گیری سیاسی از سوی بخشی از طبقه کارگر و فعالان آگاهش برای تسریع جریان انقلاب (و البته تقویت جریان عمومی) بود. شاید برای اینکه نظری قطعی در این مورد بدهیم، رجوع به اسناد آن دوران جنبش کمونیستی و کارگری و جمع بندی هایی که از اعتصاب نفت صورت گرفته، ضروری باشد اما احساس می کنیم که تصمیم به این اقدام مهم، به نوعی اعلام يك حرکت مستقل از سوی بخشی از طبقه کارگر بود؛ در عین حال که رهبری و تسلط جریان مذهبی را در عمل پذیرفته بود.

در اینجا باید به تبلیغات رویزیونیستی فعالین حزب توده در جنبش کارگری در آن دوره نیز اشاره کنیم که بر مبنای سیاست های کلی خود و اردوگاه سرمایه داری شرق، کارگران را به زیر چتر رهبری خمینی می راندند. آنها با شعار مبارزه با "چپ روی" و "تند روی" و با تبلیغ ضرورت اتحاد با "اسلام مترقی و انقلابی"، سعی داشتند راه هرگونه حرکت خلاف جریان از سوی طبقه کارگر و برافراشته شدن پرچم مستقل ایدئولوژیک و سیاسی کمونیست ها را در دل بحران انقلابی ۵۷ ببندند. این چنین بود که برای نمونه، در روزهای اول بهمن ۵۷ توده ای ها با استفاده از نفوذشان تظاهراتی با شرکت کارگران کارخانه سیمان ری از وزارت کار به سوی دانشگاه تهران به راه انداختند که برای اولین بار سرود معروف "کارگر، برزگر، رنجبر، ای کارگر، ما با هم متحد می شویم..." در آن خوانده شد و ترجیع بندش "درد بر خمینی" بود. بعدها نیروهای چپ و انقلابی، این ترجیع بند را به "درد بر کارگر" تغییر دادند. در مقابل موج

سنگین ضد کمونیستی که مذهب‌یون مسلط بر جنبش مردم به راه انداخته بودند، و در مقابل سیاست بورژوازی حزب توده و گرایش به دنباله روی در بین بسیاری از روشنفکران است که ارزش اعلام موضع آن کارگر سرد و گرم روزگار چشیده آن‌ربایجانی و از فعالان اصلی "خانه کارگر" انقلابی، یعنی زنده یاد بختیار، معلوم می‌شود. او قبل از قیام در بحث با طرفداران خمینی در مقابل دانشگاه تهران فریاد می‌کشید: "آقا! من کافر هستم!" مسأله دیگری که در مقطع قبل از قیام بهمن اتفاق افتاد، بی‌ثباتی و تعطیلی تعدادی از واحدهای تولیدی و فرار کارفرماها به همراه سرمایه‌های نقدی شان به خارج بود. در چنان وضعیتی که کار و معیشت بسیاری از کارگران در شهرهای مختلف به خطر افتاده بود، مبارزه و اعتراض کارگری به صورت تحصن در واحدهای تولیدی و برگزاری میتینگ‌ها و مجمع عمومی‌ها انجام می‌گرفت. فعالان چپ، اعضا و هواداران گروه‌های کمونیستی و انقلابی که بسیاری از آنها دانشجوی بودند، در این جمع‌های کارگری شرکت می‌کردند و به بحث و تبادل نظر و ارائه پیشنهاد می‌پرداختند. در حال حاضر به کم و کیف آن بحث‌ها و پیشنهادها کاری نداریم، و فکر می‌کنیم آنچه مطرح می‌شد نمی‌توانست چیزی متفاوت و یا فراتر از درک عمومی آن زمان جنبش کمونیستی از چگونگی تکامل و تشکل جنبش کارگری باشد. اما یک نکته در همان تجربه آشکار شد: تمایل شدید به دنباله روی از حرکت خودبه‌خودی کارگران و بروز جوانه‌های کارگریستی از سوی بخشی از کمونیست‌ها. در شرایطی که در خیابان‌ها با خون مردم، و در جلسات پشت پرده با زد و بند سران جریان مذهبی و مقامات ارتش و فرستادگان امپریالیستها، تکلیف قدرت سیاسی داشت معین می‌شد، بخشی از انقلابیون با گروهی از کارگران، بی‌خبر در این یا آن کارخانه تحصن کرده بودند. اینان نمی‌دانستند که تربیت سیاسی - ایدئولوژیک کارگران و متشکل کردن طبقه کارگر در چنان روزهایی می‌تواند و می‌باید در جریان نقشه‌ریزی و یورش برای تسخیر مراکز قدرت، و مبارزه برای تثبیت دستاوردهای این اقدام برای طبقه کارگر و زمینه‌سازی برای گام‌های آتی انقلاب، انجام بگیرد. بحث‌های فراوانی که بعد از قیام بین چپی‌ها بر سر "شورا یا سندیکا" راه افتاد (و تا به امروز هم به شکلی جریان دارد)، اگر تجربه ایجاد تشکل‌های متنوع کارگری برای کسب قدرت (و مشخصاً شوراهای کارگری در مفهوم گسترده انقلابی‌اش) را پشتوانه خود داشت، بدون تردید بعد از قیام، ثمربخش‌تر و سازنده‌تر از آنچه دیدیم پیش می‌رفت.

به هر حال، بحران انقلابی ۵۷ که باعث تضعیف و از هم‌گسیختگی دستگاه سرکوب و کنترل رژیم شاه شد، فرصت‌های جدیدی را برای انتشار ایده‌ها و افکار کمونیستی و آشنایی تعداد بسیار گسترده‌تری از کارگران را با دیدگاه‌ها و سیاست‌های چپ، نسبت به سال‌های اختناق، فراهم کرد. و این فرصتی است که همیشه به هنگام بروز بحران‌های عمیق و مؤثر سیاسی می‌تواند به وجود آید. بحث‌ها و مجادلات پر شور از سوی عناصر فعال کمونیست و انقلابی، و میان‌گرایی‌های مختلف سیاسی، در محل‌هایی که به مرکز تجمع توده‌های مردم تبدیل شده بود، جریان یافت. بدین ترتیب در فاصله‌ای کوتاه، کارگران تشنه آگاهی سیاسی با موضوعات و مواضع گوناگون و مسائل مورد مشاجره تئوریک آشنا شدند. بحث در صحن دانشگاه‌ها، در سالن‌های اجتماعات، در مقابل شرکت‌ها و واحدهای تولیدی، در گوشه خیابان‌ها و پارک‌ها، بسیاری از کارگران پیشرو را به خود جلب می‌کرد. هنگام پخش اعلامیه‌ها و نشریات گروه‌های سیاسی، همین کارگران بودند که از هم‌سبقت می‌جستند و نوشته‌های انقلابی را روی هوا از دست هم‌می‌ربودند. استفاده از فضای نسبتاً بازی که در ماه‌های منتهی به قیام بهمن و تا مدتها بعد از آن ایجاد شد، بر میزان نفوذ جنبش کمونیستی در بدنه طبقه کارگر و سایر قشرهای جامعه، از زنان گرفته تا دانش‌آموزان و دانشجویان، معلمان و پرستاران، تأثیر زیادی گذاشت. نقشی که گروه‌های چپ و کمونیستی توانستند بعد از برقراری جمهوری اسلامی در مبارزات کارگری و متشکل کردن کارگران در سطوح گوناگون بازی کنند را نمی‌توان از این زمینه چینی جدا کرد. بدون انتشار آگاهی طبقاتی - انقلابی - سیاسی در سطح وسیع، بدون شناساندن افکار نیروهایی که حرفی نو و متفاوت از جریان مذهبی داشتند، بدون شرکت فعال کمونیست‌ها در صف اول مبارزات سال ۵۷ و مشخصاً در قیام مسلحانه بهمن ماه، و بالاخره بدون سابقه فداکاری و قهرمانی و جان‌باختن نیروهای چپ در شکنجه‌گاه‌ها و میدان‌های اعدام رژیم شاه و یا در جریان درگیری‌های مسلحانه، نفوذ روزافزون جنبش کمونیستی در میان کارگران و ستمدیدگان امکان‌پذیر

نبود. و این نفوذ به حدی بود که حاکمان تازه به قدرت رسیده اسلامی را به وحشت انداخت و آنها را از روز اول به طراحی و سازماندهی سرکوب و کشتار غیر رسمی و رسمی کمونیست ها و انقلابیون وادار کرد. با نگاه به آنچه گفتیم به سوال هایی که اول طرح شد بر می گردیم. طبقه کارگر در انقلاب ۵۷ که اکثریت عظیم مردم را درگیر کرده بود شرکت جست؛ اما بی بهره از آگاهی و تشکل و ابزاری که برای رهبری کردن يك انقلاب لازم داشت. آنچه باعث این کمبود و ضعف شد، جوانی و نابلدی و ناروشنی ایدئولوژیک و سیاسی جنبش کمونیستی ایران بود. گرایش ها و جریان های رویزیونیستی و بورژوایی نیز به شکل آشکار و یا خزنده در حال تاثیر گذاری مخرب بر این جنبش بودند. کارگران عمدتاً به شکل پراکنده و فردی و به مثابه جزئی از توده مردم، با اشتیاق اما با دورنمایی مبهم، در مبارزات سال ۵۷ شرکت کردند. شماری از آنها در جریان تظاهرات ها و در قیام بهمن جان باختند. کارگران انقلاب کردند، اما نتوانستند انقلاب را از آن خود سازند. کارگران همراه با بقیه مردم قیام کردند، اما نتوانستند دولت خود را بر پا دارند. تجربه طبقه کارگر ایران در انقلاب ۵۷ بار دیگر این حقیقت را نشان داد که بدون آگاهی طبقاتی - انقلابی، بدون حزب پیشاهنگ، بدون تئوری و نقشه و استراتژی انقلابی، بدون ابزار انقلابی کسب قدرت سیاسی، طبقه ما نمی تواند پیروز شود. این اساسی ترین درس انقلاب ۱۳۵۷ است. فردا از آن طبقه کارگر است!